

سنجش فلسفی رهیافت اخلاقی در مطالعات تروریسم

سیدیحیی موسوی

چکیده: پرسش اصلی جستار حاضر این است که آیا آن دسته از گزاره‌های صرفاً اخلاقی که به ناموجه و غیراخلاقی بودن تروریسم حکم می‌کنند، خود موجه و معتبرند و آیا می‌توان با رهیافتی صرفاً اخلاقی علیه تروریسم استدلال کرد. پاسخ آشکار نوشتار حاضر این است که استدلال‌های صرفاً اخلاقی هرگز نتوانسته‌اند به مسئله تروریسم پاسخی موجه و قناعت‌بخش بدهند. ریشه این ناکامی در سرشت رهیافت اخلاقی است؛ زیرا در دل رهیافت اخلاقی گونه‌ای ناهمسازی، کاستی و نارسایی وجود دارد که پیش و بیش از هر استدلال رقیب، از درون، خود را انکار می‌کند.

«ما با مردم جهان همراه شده‌ایم تا قدرت را از چنگ حاکمان فعلی خارج سازیم. ما... منتظریم اچان‌های نوکرفت آن‌ها بر ما حمله‌ور شوند. ما باید خود را برای هر حادثه‌ای آماده کنیم. از این جنگ گریزی نیست. ما مجبوریم فعالانه بجنگیم. ما جنگ را به خانه می‌کشانیم، به سرزمین اصلی امپریالیسم؛ آمریکا، یا همان خط مقدم مبارزه ما». (بخشی از اعلامیه گروه وِدرمن)

«همین‌که انسان برای مبارزه با پلشتی، هر وسیله‌ای را مجاز و مشروع بداند، دیگر نیک‌خواهی‌اش تفاوتی با پلیدی‌هایی که قصد از میان برداشتن‌شان را دارد نخواهد داشت». (کریستوفر داوسون)

«هیچ چیز آسان‌تر از انتقاد و سرزنش فرد شرور، و هیچ چیز دشوارتر از درک و فهم او نیست». (فتودور داستایوفسکی)

درآمد

تروریسم در دوران گذشته غالباً ماهیتی فردی داشت و فرد یا گروه تروریستی فقط یک شخص، یعنی شاه خودکامه، رئیس‌جمهور غیرقانونی و یا سرمایه‌داران را هدف قرار می‌داد. از این‌رو، گاهی با خود‌گونه‌ای از اعتبار عقلانی و افتخار اخلاقی را حمل می‌کرد و به‌جز دولت‌ها، در پاره‌ای موارد برخی از مردم به تروریست‌ها افتخار نموده و آن‌ها را ایده‌آل‌های قهرمان‌گری می‌پنداشتند. امروزه اما با دگرذیسی در ماهیت تروریسم دقیقاً قضیه برعکس شده و گروه‌های تروریستی هم‌زمان مورد نفرت دولت‌ها و ملت‌ها هستند. ریشه این دگرذیسی در این است که ماهیت تروریسم از شکل فردی به شکلی جمعی بدل شده و تروریست‌ها به‌جای حمله مستقیم به هدف، از اهداف ثانویه؛ یعنی مردم برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند.

امروزه درک غالب از تروریسم با عواطف و احساسات گره خورده و به شکلی پیوسته تروریسم با واژگانی همچون پدیده خشونت‌بار، عمل مجرمانه، خشم جمعی، هیجان ویرانگر، اخاذی سیاسی، کلبی‌مسلمکی، انتقام‌جویی کور و دیگر واژگانی که آشکارا بار معنایی غیراخلاقی و یا غیرقانونی دارند، معرفی می‌شود. از این‌رو، هیجان‌ات و احساسات خشونت‌آمیزی چون خشم و پرخاشگری را در خاطره جمعی ما برمی‌انگیزد. دقیقاً چنین درک و دریافتی است که داوری ما درباره تروریسم را مخدوش ساخته و قدرت درک و تحلیل ما پیرامون این پدیده را خنثا خواهد کرد.

در باب ناموجه نمایاندن تروریسم از منظر اخلاقی آثار زیادی منتشر شده است. با این‌همه، جستجوها نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی که از چشم‌اندازی فلسفی اعتبار و عدم اعتبار و موجه و یا ناموجه بودن نفس این رهیافت‌های اخلاقی را به سنجش بگیرد، به چشم نمی‌خورد. جستار حاضر به منظور پرنمودن این خلأ پژوهشی نظری تلاش می‌کند با پرهیز از هرگونه پیش‌داوری و ارزش‌داوری اخلاقی، از منظری فلسفی به نقد و ارزیابی رهیافت‌های اخلاقی پرداخته و در نهایت تعریفی عاری از پیش‌داوری و یا سرزنش و نکوهش اخلاقی ارائه دهد.

من رهیافت‌های اخلاقی در مطالعات تروریسم را به دو دسته رهیافت «کنشی/تهاجمی» و «واکنشی/تدافعی» تقسیم می‌کنم. از منظر تاریخی آنچه فضل تقدم دارد رهیافت‌های دسته نخست؛ یعنی رهیافت کنشی/تهاجمی است که آشکارا تروریسم و عمل تروریستی را مورد تهاجم فکری قرار داده و به نقد آن پرداخته است. دسته دوم اما بیشتر در حالتی واکنشی پدیدار شده و از موضع تدافعی تلاش می‌کند تا از منظری اخلاقی به پرسش‌های دسته نخست پاسخ دهد؛ از این رو اطلاق رهیافت اخلاقی بر آن‌ها خالی از مسامحه نیست. به‌هرروی، واحد تحلیل و موضوع کانونی جستار حاضر رهیافت اخلاقی از نوع نخست؛ یعنی رهیافت کنشی/تهاجمی است.

پیش از پرداختن به رهیافت اخلاقی دو مسئله و چالش مهم فراروی مطالعات تروریسم وجود دارد که خواننده باید به‌مثابه پیش‌درآمدی برای ورود به حوزه مطالعات تروریسم از آن‌ها آگاهی داشته باشد که عبارت‌اند از: نخست، چالش و مانع فکری و ساختاری در مطالعات تروریسم؛ و دوم مسئله و چالش مفهوم‌شناختی و تعریف تروریسم. هرچند به این دو مسئله پیش‌تر پرداخته شده است، ولی من تلاش می‌کنم از منظری متفاوت و چشم‌اندازی معاصر، به شکلی گذرا ریشه‌ها و زمینه‌های این دو چالش مهم را توضیح دهم.

الف) چالش فکری و ساختاری در مطالعات تروریسم

به لحاظ فکری و ساختاری سه چالش و مانع اساسی بر سر راه هرگونه پژوهش انتقادی پیرامون تروریسم وجود دارد که عبارت‌اند از: موانع معرفت‌شناختی، ایدئولوژیک و هستی‌شناختی.^۲

نخستین مانعی که خصلتی معرفت‌شناختی دارد مربوط به حوزه نقادی در پژوهش‌های تروریسم است. برخی از پژوهش‌ها در حوزه تروریسم هنوز با دیدگاه کاملاً یکسونگرانه به تحلیل و تبیین تروریسم می‌پردازند؛ دیدگاهی غالباً در انحصار گفتمان خاص از تروریسم که افق دید و تحلیل آن دائماً دولت‌ها است. پژوهش‌های حقوقی در حوزه تروریسم که من آن‌ها را پژوهش‌های «جرم‌انگار» می‌نامم، یک نمونه آشکار از مطالعات یکسونگرانه است. در غالب پژوهش‌های حقوقی، پیش‌فرض اساسی این است که دولت‌ها ذاتاً مُحق هستند

و تروریست‌ها اولاً و بالذات حقوق دولت‌ها را نقض می‌کنند و از این جهت عمل آن‌ها را مجرمانه و از سوی دولت‌ها قابل پیگرد و پاسخگویی می‌دانند.^۳ پیامد انحصارگرایی در گفتمان تروریسم بسته شدن باب پژوهش‌های انتقادی در این حوزه بوده و این، کار را برای درک و دریافت درست از تروریسم آن‌گونه که هست مشکل می‌سازد.

مانع دوم خصلتی ایدئولوژیک دارد. در این مسئله کمتر می‌توان تردید کرد که خوداستقلالی در اندیشه و خوداتکایی در داوری در زمینه مطالعات تروریسم به حداقل رسیده و مقدمات و نتایج استدلال‌ها نوعاً در دام خوانش رسمی دولت‌ها از تروریسم، تبلیغات رسانه‌ها و احساسات و هیجانات افکار عمومی گرفتار شده است. در چنین فضا و شرایطی برای ورود به بحث درباره‌ی تروریسم تنها ضرورتی که ما را وامی‌دارد تا از هرگونه نگرش انتقادی و تحلیلی در باب تروریسم دست شسته و تمام ابزارهای انتقادی را کنار بگذاریم، ضرورت ایدئولوژیک- اخلاقی است. در این بستر از آنجایی که تنها ضرورت‌های ایدئولوژیک فرمان می‌رانند، پژوهشگران حوزه‌ی تروریسم ناگزیر به زبان ایدئولوژیک- اخلاقی سخن گفته و به تعبیر دردریان «باید به قافله‌ی محکوم کنندگان بپیوندند و گر نه ممکن است به همدستی و یا دست‌کم به هم‌اندیشی با تروریست‌ها متهم شوند. این بدان معناست که پس از بروز رویدادهای تروریستی؛ یعنی در زمانی که بیشترین تنش وجود دارد و حفظ اعتدال و عقلانیت بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد، هر واکنشی جز محکوم کردن فوری و تهدید به انتقام و تلافی، همدستی و یا دست‌کم همدلی با تروریست‌ها تلقی شود» (دردریان، ۱۳۸۲، ص ۶۷).

سومین علت دشواری تروریسم به مانع هستی‌شناختی بازمی‌گردد. در این بستر، سرشت تروریسم به شیوه‌ای بسیار گسترده با مرزبندی میان هویت خویشتن به‌مثابه «قربانی» و دیگری به‌مثابه «جنایتکار» و «تروریست»، شناسانده می‌شود. چنین درک معیوب از وجود خود و دیگری با بیگانه‌سازی فضای تحلیل باعث می‌شود که همگان امکان وقوع ترور را از رگ گردن به خود نزدیک‌تر انگاشته و خویشتن را قربانیان بالقوه و هدف غایی تروریسم بیندارند.

نمونه بسیار متأخر این نوع درک هستی‌شناسانه از تروریسم را می‌توان در تحلیل هابرماس از رویداد ۱۱ سپتامبر آشکارا نشان داد. وی می‌گوید: «بی‌شک، عدم قطعیت و بی‌ثباتی خطر به ماهیت تروریسم برمی‌گردد ... هیچ‌کس محدوده خطر را نمی‌شناسد ... در اسرائیل، دست‌کم مردم می‌دانند، اگر با اتوبوس به فروشگاه یا فضای باز بروند، چه ممکن است به سرشان آید ... در آمریکا یا اروپا، هیچ‌کس نمی‌تواند محدوده خطر را ارزیابی کند؛ هیچ راه واقع‌گرایانه‌ای وجود ندارد تا نوع، بزرگی یا احتمال خطر را تخمین بزند و هیچ راهی وجود ندارد که نواحی بالقوه مستعد را تعیین کند ... این مسئله ملتی تهدیدشده را پدید می‌آورد که می‌تواند در این شرایط نسبت به خطرهای نامشخص از طریق کانال‌های اجرایی واکنش نشان دهد ...». (هابرماس، ۱۳۸۹، ص ۳۲).

وی تروریسم را اساساً پدیده‌ای «نامرئی» می‌داند. (همان) رویکرد وی به پدیده تروریسم دقیقاً ریشه در همان گفتمان غالبی دارد که ایالات متحده آمریکا برای نخستین بار آن را فرموله نمود: «تروریسم دشمنی است ترسناک ولی ناشناخته که همه‌جا حضور دارد و درعین حال هیچ‌جا نیست». هابرماس از دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت آمریکا نقل می‌کند که در کنفرانس ناتو در بروکسل از تهدیدات ترور بی‌شکل و نامرئی خبر داد (همان، ص ۳۳).

یک نمونه دیگر از چنین تحلیل‌هایی را می‌توان در رویکرد هستی‌شناسانه بودریار به تروریسم نشان داد. وی در اثر خود به نام «روح تروریسم» به درکی مشابه هابرماس از تروریسم می‌رسد. بودریار در بخشی از این کتاب می‌نویسد: «تروریسم مانند ویروس همه‌جا هست؛ جریانی جهانی از تروریسم، هر سیستم سلطه را همچون سایه همراهی می‌کند و آماده است تا خود را مانند عاملی دوسویه هرجا که شد فعال کند. دیگر نمی‌توان تمایزی میان تروریسم و دنیای اطراف قائل شد. تروریسم در بطن فرهنگی نهفته که با آن در نبرد است» (بودریار، ۱۳۹۴، ص ۱۸). وی در جایی دیگر می‌گوید: «... اینان [تروریست‌ها] در حومه شهرها در کنار خانواده‌هایشان زندگی می‌کنند، می‌خوانند و یاد می‌گیرند و ناگهان مثل بمب ساعتی به کار می‌افتند. برتری

بی‌عیب و نقص این عملیات مخفیانه تقریباً به اندازه عمل چشمگیر یازده سپتامبر تروریستی است؛ چراکه همگان را در مظان اتهام قرار می‌دهد. آیا ممکن نیست هر فرد بی‌آزار، تروریستی بالقوه باشد؟ اگر آنان توانسته‌اند پنهانی کار خود را به انجام برسانند پس هرکدام از ما می‌تواند مجرمی مخفی باشد» (همان، صص ۲۲-۲۳).

انتقال وحشت فزاینده عمومی آشکارترین ویژگی مشترک بودریار و هابرماس از درک تروریسم است که شاید بتوان گفت از همان نگاه معیوب «از بالا به پایین» به پدیده تروریسم که از سوی دولت‌های غربی فرموله شده، ناشی می‌شود. تفاوت دو نگاه اما در این است که هابرماس تلاش می‌کند تا از راه توصیف همگان به مثابه قربانیان بالقوه، وحشت و ارباب را درونی سازد. بودریار اما با تحمیل این نگاه که ممکن است همگان مجرمان و تروریست‌های بالقوه باشند، راه را برای تلقین وحشت و ارباب هموار می‌سازد. نتیجه این دو نگاه به تروریسم اما یک چیز بیش نیست؛ پوستی‌سازی هراس و وحشت.

در مجموع باید گفت، هرچند تروریسم صرفاً ارباب و وحشت سیاسی نیست؛ چراکه ارباب سیاسی امری گذرا، موقتی و موضعی است (لوفور، ۱۳۸۸، ص ۲۵). باین‌همه اما درک هستی‌شناسانه این دو فیلسوف از تروریسم آکنده از ارباب و وحشت است و در تحلیل هستی‌شناسانه آن‌ها از تروریسم نیز وحشت به امری عام بدل شده و همه وجوه ذهنی، عینی و انضمامی زندگی انسان غربی را دربر می‌گیرد. بدون شک، چنین درکی از تروریسم آشکارا جامعه غرب را به جامعه‌ای تروریستی بدل نموده است. جامعه تروریستی، جامعه‌ای است که در آن ارباب و وحشت سیاسی همواره از سوی دولت‌ها تولید و بازتولید می‌شود. فرایند بازتولید وحشت و ارباب اما هنگامی پرسش‌برانگیز می‌شود که فیلسوفان و نظریه‌پردازان نیز دولت‌ها را در بازتولید این وحشت فراگیر یاری می‌رسانند.

این موانع و چالش‌های فکری و ساختاری در حوزه مطالعات تروریسم نشان می‌دهد که ساده‌سازی تحلیل‌ها و بدیهی‌انگاشتن مسئله‌ای پیچیده مانند تروریسم که نه تنها اخلاق، بلکه هرگونه تفسیر دیگری را نیز به چالش کشیده

است، از بنیان خطاست و گفتمان مسلطی که علیه تروریسم شکل گرفته و به نقد آن مشغول است، خود نیز به نقد و بازخوانی نیازمند است.

ب) چالش مفهوم‌شناختی در مطالعات تروریسم

واژه‌های تروریسم و تروریست با همان بار معنایی که امروزه از آن فهمیده می‌شود پدیده‌ای نوظهور است. «واژه ترور از ریشه لاتین ترس (Ters) به معنی ترساندن و وحشت است» (دردیان، ۱۳۸۲، ص ۱۹).

بر اساس پاره‌ای از گزارش‌ها «ترور در مقام نوعی عقیده [ایدئولوژی]/کنش سیاسی- و نه به‌مثابه شکلی از بروز خشم آنی که مثلاً شخصی به دلیل عصبانیت از بلندی صدای تلویزیون همسایه، خانه او را منفجر کند- پدیده‌ای است متأخر و نوبنیاد. نخستین باری که این پدیده رخ نمود، در انقلاب فرانسه بود. واژه تروریسته (Terroriste) که در برگردانش به انگلیسی با تلفظ تروریست (Terrorist) خوانده می‌شود، از دوران تسلط ژاکوبین‌ها به ارث رسیده و به‌احتمال‌زیاد، ادموند بُرک نخستین کسی بود که برای توصیف شوالیه‌های انگلیسی که مخالف انقلاب فرانسه بودند، آن را بکار برد. برک هرزمان که این واژه را می‌شنید، بی‌تردید دو رخداد را در ذهن مرور می‌کرد: نخست، خاطره تلخ اعدام مبارزان حرکت ضداستعماری ایرلند در کاخ دوبلین که به دست شوالیه‌های انگلیسی نارومار شدند و دوم، گیوتین» (ایگلتون و دیگران، ۱۳۸۹، صص ۹-۱۰).

این اشاره کوتاه به زمینه تاریخی و واژه‌شناسی تروریسم اما هرگز راهگشا نیست و چالش مفهوم‌شناختی در مطالعات تروریسم را حل نخواهد کرد؛ زیرا دشوارترین مانع بر سر راه هر پژوهشی پیرامون تروریسم ضرورتاً بحث مفهوم‌شناسی و تعریف اصطلاحی این پدیده است. پژوهشگران حوزه تروریسم در گام نخست با مسئله تعریف دست‌وپنجه نرم نموده و تلاش می‌کنند تا به هر شکل ممکن از این دیوار آهنین پیروزمندانه گذر کنند. دشواری تعریف تروریسم ریشه در چند مسئله اساسی دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

۱) خلط میان فضاهاى متفاوت کاربرد واژه تروریسم:

بدون شک مهم‌ترین ابزار و روش انتقال مفاهیم زبان است که در قالب

واژه‌ها، جملات و گفتارها بازتاب می‌یابد. واژگانی که در انتقال مفاهیم استخدام می‌کنیم به دو دسته‌اند: بخشی از آن‌ها افزون بر معنای ذاتی خود، یک مفهوم ارزشی را نیز به ذهن مخاطب القا می‌کنند و دسته‌ای دیگر صرفاً «معنا» دارند. واژگانی مانند «کمک»، «گذشت»، «دقت» و ... مفاهیم ارزشی مثبت را منتقل می‌کنند، درحالی‌که می‌توان آن‌ها را در فضایی بکار برد که به صورت ترکیبی، انتقال‌دهنده مفاهیم منفی باشند؛ مانند «کمک به ظالم»، «گذشت از آبرو»، «دقت در امور دیگران»، یعنی همان واژگان پیشین، اما در فضایی متفاوت، بیانگر معنای دیگری هستند. از سویی نیز برخی واژگان در آغاز مفاهیم ارزشی منفی دارند؛ مانند «کشتن»، «نابودکردن»، «تخریب»، «تهدید»، و ... ولی اگر به ترکیبات زیر دقت کنیم درمی‌یابیم که این واژگان در متن و زمینه‌ای دیگر مفاهیمی کاملاً مثبت و پذیرفتنی دارند. «کشتن انسان جانی که قصد کشتن شما را دارد»، «نابود کردن دشمن»، «تهدید ستمگران»، «تخریب مراکز سلاح‌های کشتار جمعی».

واژه‌تورر دقیقاً از این دسته از مفاهیم است. این واژه در معنای اصلی‌اش، به‌ویژه در جایی که به صورت «تورریسم» به کار می‌رود، غالباً نوعی تهدید، وحشت و نابودی انگاشته می‌شود. صرف‌نظر از این معنا، اما این واژه امروزه همواره القاگر مفهومی منفی است؛ هرچند که این تهدید علیه دولت سرکوبگر و خودکامه‌ای باشد که برای مبارزه و مقابله با آن هیچ راهی جز گزینش تورریسم نباشد. بنابراین، نخستین دشواری تعریف تورریسم ریشه در عدم تمایز فضاهای متفاوت و خلط این فضاها در هنگام کاربست واژه‌تورریسم دارد.

۲) منازعه ایدئولوژیک پیرامون مدل‌های گفتمان تورریسم که اغلب هرکدام به شکلی در پی تثبیت ایدئولوژی خود و نفی ایستار دیگری است:

نخستین مدل‌های هر گفتمان از ساختار اصطلاحی و مفهومی‌ای که بر آن مبتنی است پدید می‌آید. درواقع این ساختار اصطلاحی و مفهومی است که از سرشت حقیقی رویکرد هر گفتمان در حوزه معرفت‌شناسی یا ایدئولوژی‌ای که این گفتمان بر آن استوار است پرده برمی‌دارد. گفتمان‌ها اساساً از جهات گوناگون در حصار لغزشگاه‌های علمی و ایدئولوژیک قرار دارند. نخستین

لغزشگاه، «نام‌گذاری/ تعریف» و «مفهوم‌شناسی» است. سازوکار نام‌گذاری از دیرباز نخستین کانون منازعه میان گروه‌های مخالف بوده است. در صف‌بندی‌هایی که در دو سر طیف یک گفتمان شکل می‌گیرد هر گروه دو نوع اصطلاح را در استخدام گرفته و اساساً بر دو دسته از مفاهیم تکیه می‌کند: نخست، مفاهیمی که از طریق آن‌ها فقط باورهای خود را موجه و مشروع جلوه دهد و دوم، مفاهیمی که بتواند به‌سادگی ایستار معرفت‌شناختی و ایدئولوژیک طیف مخالف را متزلزل ساخته و دیدگاه‌های آن‌ها را نامشروع و غیرموجه نشان دهد. مفاهیمی از قسم دوم اگر نگوییم در سرشت خود ستیزه‌جویانه هستند، ولی پیامد آن‌ها ستیزه‌گری و درنهایت تخریب دیگری است. واژه تروریسم دقیقاً مفهومی از نوع دوم است که آشکارا هم بر بطلان دیگری نظر داشته و هم سویه تخریب‌گرانه را در آن می‌توان دید. افزون بر این، مفهوم تروریسم در پیوستار تاریخی، سازوکار طرد و حصر سیاسی و اجتماعی گروه‌های تروریستی را نیز به‌خوبی نشان می‌دهد.

۳) تأثیر علایق و گرایش‌های حرفه‌ای بر تعریف تروریسم:

تعریف برخی از واژه‌ها و مفاهیم با علایق و گرایش‌های حرفه‌ای، فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک گره خورده است، به‌گونه‌ای که این علایق و گرایش‌ها به‌آسانی می‌توانند بر تعریف فرموله شده تأثیر جدی بگذارند. تروریسم از خانواده چنین واژه‌هایی است. از این رو، شاید هیچ تعریفی از تروریسم را نتوان جدا از علایق و گرایش‌های مرجع تعریف‌کننده‌اش مورد ارزیابی قرار داد. به تعبیر الکس اشمیت «موضوع تعریف واژه‌ای مانند تروریسم را نمی‌توان منفک از موضوع مرجع تعریف‌کننده‌اش دانست» (هنل، ۱۳۸۳، ص ۱۳۶).

۴) مشارکت انسانی در موضوع پژوهش:

درک فلسفی تروریسم درگرو آن است که پژوهشگر تا جایی که امکان دارد خود را از درگیری و مشارکت انسانی در موضوع برهاند تا بتواند تعریف و تفسیری فراگیر و درعین‌حال غیرجانبدارانه ارائه دهد. البته برکنند پژوهشگر از زمینه انسانی موضوع پژوهش به معنای چشم‌پوشی از وجوه عینی و انضمامی پدیده نیست، بلکه این فاصله گرفتن از زمینه‌های انسانی و پرهیز از

هم‌ذات‌پنداری در هنگام تحلیل و بررسی، یک اصل علمی و الزامی اخلاقی است تا پژوهشگر در تحلیل خود دچار پیش‌داوری، یکسونگری و یا ارزش‌داوری نشود.

نکات یادشده مهم‌ترین ریشه‌های انحراف مفهوم تروریسم و به بیراهه کشاندن هرگونه پژوهشی در این زمینه است.

نقد و بررسی رهیافت اخلاقی

پیش از پرداختن به اصل بحث، دو نکته مهم شایان یادآوری است: نخست، به دلیل گنجاندن این نوشته در کنار مقالاتی با رهیافت اخلاقی که مورد نقد و ارزیابی این جستار قرار گرفته و در همین مجموعه منتشر شده‌اند، از ذکر جزءبه‌جزء و موردی ادعاهای اخلاق‌گرایان خودداری و تنها به یادآوری اصل تعریف و چارچوب کلی دیدگاه‌های آن‌ها بسنده شده و مطالعه تفصیلی رهیافت‌های اخلاقی به خوانندگان واگذار می‌شود. دوم، من تمایل دارم آن دسته از اخلاق‌گرایان را که با رهیافت اخلاقی به نقد و رد مطلق تروریسم پرداخته‌اند، «مطلق‌گرا» بنامم. منظورم از مطلق‌گرایی مشخصاً ایستاری است که تروریسم را به‌صورت مطلق و با همه اشکال آن ناموجه و غیراخلاقی انگاشته و علیه آن استدلال می‌کند. از این‌رو، در این نوشتار هر سه تعبیر مطلق‌گرایان، اخلاق‌گرایان و رهیافت‌اخلاقی ناظر به یک ایستار بوده و در جانشینی، هم‌نشینی و جایگزینی آن‌ها هیچ ترجیح منطقی- فلسفی وجود ندارد و گاهی تنها از باب ضرورت‌های ادبی، در چپ‌نشین بهتر واژه‌ها و جمله‌ها یکی به جای دیگری بکار رفته و یا از دو تعبیر به‌صورت پیوسته استفاده شده است.

تعریف و تفسیرهای اخلاقی معتدل، و البته نه رادیکال، از تروریسم که تاکنون از سوی اندیشمندان ارائه شده و صرفاً مبتنی بر چارچوب‌ها و قواعد اخلاقی هستند، پیش و بیش از هر چیز به سراغ اجزای آشکارا غیراخلاقی تروریسم رفته و از واژه‌هایی مانند سوءقصد و آسیب رساندن به مردم بی‌گناه، زیان‌بار نمودن مردمان غیرنظامی، استفاده از خشونت عمدی و ... در تعریف و تحلیل خود سود می‌جویند که بدون شک بار منفی و ضداخلاقی تروریسم را به مخاطب القا می‌کنند. نمونه چنین تفسیر و تعریف‌های اخلاقی را می‌توان در

اثری از کارل ولمن به نام «تروریسم و ضدتروریسم: سنجشی اخلاقی»^۴ که در آن آشکارا خشونت را ویژگی بنیادین تروریسم می‌داند (ولمن، ۲۰۱۳، ص ۲)، مشاهده کرد. همچنین ایگور پریموراتز در دو مقاله خود با عنوان «اخلاق تروریسم» و «چشم‌اندازهای فیلسوف به تروریسم معاصر» از منظر اخلاقی، آشکارا واژه‌هایی مانند خشونت، یا تهدید به استفاده عمدی از خشونت، علیه مردم بی‌گناه (پریموراتز، ۱۹۹۷، ص ۲۲۱، ۲۰۰۳، ص ۴۰) را در تعریف خود گنجانده است.

حتی در مدل تحلیل ویرجینیا هلد که با مقایسه تروریسم و جنگ، به‌گونه‌ای تلاش می‌کند تا تروریسم را توجیه کند، خشونت نقطه کانونی تعریف و تحلیل وی از تروریسم است (هلد، ۲۰۱۰، ص ۱۸۷).

هلد با تمام تلاشی که برای موجه نشان دادن برخی از اشکال تروریسم از خود نشان می‌دهد، درنهایت تروریسم را در زنجیره‌ای از اشکال خشونت تحلیل و بررسی می‌کند. از این‌رو، می‌توان گفت تعریف وی از تروریسم نیز با تعریف‌های رهیافت اخلاقی همانندی و همسویی دارد.

تعریف‌هایی که در رهیافت اخلاقی مطلق‌گرایان ارائه شده است در کلیت خود چندین مشکل اساسی دارد که من تلاش می‌کنم هریک از این مشکلات و کاستی‌ها را به‌صورت جداگانه توضیح دهم.

۱) تعریف‌هایی که در رهیافت اخلاقی ارائه می‌شود غالباً نوعی مصادره به مطلوب است؛ یعنی آنچه را که در پی اثبات آن هستند (غیراخلاقی و ناموجه بودن تروریسم) پیشاپیش مفروض گرفته‌اند. در رهیافت‌های اخلاقی از یکسو تلاش می‌شود تا بر وجوه خشونت‌بار و زیان‌بار تروریسم استدلال شود و از سوی دیگر در تعریف تروریسم گفته می‌شود که «خشونت یا تهدید به خشونت علیه مردم بی‌گناه». در این تعریف‌ها خشونت علیه غیرنظامیان و آسیب رساندن به مردم بی‌گناه تعبیری هستند که در حقیقت معنای محصل آن‌ها چیزی جز ناموجه و غیراخلاقی بودن تروریسم نیست و به‌سختی می‌توان معنایی غیر از این را برداشت کرد. پرسش از خشونت، در حقیقت پرسش از شرارت، نفرت و رفتاری غیراخلاقی نیز هست. همین‌که ما رفتاری را خشونت‌بار تعریف

کنیم، به صورت ارتكازی معنای نفرت، ضداخلاقی و ناهنجاری نیز به ذهن خواهد آمد. با وجود این، آیا پرسش از غیراخلاقی بودن تروریسم موجه است؟ و آیا دیگر هیچ دلیلی برای استدلال علیه وجه غیراخلاقی تروریسم باقی خواهد ماند؟

۲) پیش فرض بنیادین استدلال‌های اخلاقی علیه تروریسم باور به کرامت و ارزش ذاتی انسان است. ریشه این استدلال به نگاهی ذات‌گرایانه و کل‌نگر به سرشت انسان بازمی‌گردد؛ به این معنا که همه ما انسان‌ها، و رای همه پستی‌ها، پلیدی‌ها و جنایت‌های جانکاهی که به دست انسان در دنیای پیرامونمان رخ می‌دهد، در ذاتی پاک و انسانی با یکدیگر شریکیم. بر اساس این استدلال اخلاق‌گرایان، انسان فاعلی اخلاقی و صاحب خرد است، و به این اعتبار واجد ارزش ذاتی است. نقش حقوق اساسی انسان‌ها از آن حیث که انسان هستند، پیش و بیش از هر چیز صیانت از این ارزش ذاتی است. به نظر می‌رسد که این خنثاسازی سرشت انسان که از سوی اخلاق‌گرایان پیشنهاد می‌شود از زوایای گوناگون دچار کاستی و نقد است:

یکم؛ در این استدلال میان انسان آرمانی و انسان تاریخی خلطی صورت گرفته و در مقام استدلال، انسان تاریخی که سوژه‌ای کاملاً غیرخنثا است در جایگاه انسان آرمانی خنثا و پاک‌نهاد قرار گرفته است که هیچ نسبت اخلاقی و یا سلبی و ایجابی با تاریخ ندارد. بدون شک، در پژوهشی مانند تروریسم، موضوع و واحد تحلیل ما سرشت ماقبل‌زمینی و فراتاریخی انسان نیست، زیرا ذات فراتاریخی هرگز نمی‌تواند موضوع گزاره‌های اخلاقی قرار گرفته و محمول «نیک» و یا «بد» بر آن باز شود. بنابراین، آنچه باید واحد تحلیل قرار بگیرد و به مثابه موضوعی اخلاقی مشمول گزاره‌های اخلاقی شود و محمول‌هایی مانند «بی‌گناه» و «پاک‌نهاد» از یک سو و «جنایت‌کار» و «بد» از سوی دیگر بر آن بار شود، سرشت تاریخی، پساززمینی و هبوط‌یافته انسان است.

دوم؛ ماهیت آن ذات پاک انسانی که کرامت و ارزش به آن نسبت داده می‌شود هرگز مشخص و معلوم نیست و اخلاق‌گرایان تمام استدلال خود را بر روی چیزی استوار نموده‌اند که از فرط ابهام رنگ عدم به خود گرفته و در برزخ

میان هستی و نیستی سرگردان است.

سوم؛ بر فرض پذیرش سرشت پاک و کرامت ذاتی آدمی، انسان فنا شده در تاریخ چگونه می‌تواند به یکباره به آن اصل پاک و آن ذات لایتغیر و یگانه که همگان در آن شریک‌اند، بازگشته و مشمول حکمی فراتاریخی شود؟

چهارم؛ اگر این استدلال درست باشد که انسان دارای کرامت ذاتی است و نباید به او آسیب رساند و زندگی او را به مخاطره انداخت، چگونه می‌توان به سود برخی از اشکال جنگ که گاهی با صفات هنجاری و ارزشی نیز همراه هستند؛ همچون «جنگ عادلانه» و یا «جنگ مشروع»، استدلال نموده و آن‌ها را موجه و مشروع انگاشت، ولی با رویکردی اخلاقی تروریسم را به شکل مطلق ناموجه و غیراخلاقی دانست؟. بدون شک در اغلب جنگ‌های به ظاهر مشروع میزان تلفات غیرنظامیان اگر بیشتر از تلفات حملات تروریستی نباشد، کمتر از آن نیست. با وجود این، همواره در فرایند تحلیل و تفسیر جنگ، این قربانیان یا نادیده گرفته می‌شوند و یا توجیهی اخلاقی- حقوقی به یاری عواملان کشتار می‌آید.

پنجم؛ نقطه ثقل استدلال ذات‌گرایانه علیه تروریسم آسیب رساندن به غیرنظامیان و یا -آن‌گونه که استدلال می‌شود- «مردم بی‌گناه» است. اکنون پرسش این است که تکلیف آن دسته از نظامیان خارج از وظیفه و بدون یونیفرم نظامی که مورد هدف تروریسم قرار می‌گیرند چیست؟ در این زمینه سه فرض و سه پاسخ می‌تواند ارائه شود: یا اینکه بگوییم این عمل از منظر اخلاقی موجه و مشروع است؛ یا بگوییم ناموجه و غیراخلاقی است؛ و یا بگوییم اخلاق در اینجا خنثا است و داوری قطعی منوط به بررسی زمینه، پیامد و شرایط وقوع رخداد است.

اگر اخلاق‌گرایان فرض نخست را بپذیرند و این عمل را اخلاقاً موجه بدانند، بنیان استدلال ذات‌گرایانه را با دست خود فرو ریخته‌اند؛ زیرا از اصل کرامت ذاتی انسان عدول کرده و یا دست‌کم آن حکم را از کلیت ساقط نموده‌اند.

اگر فرض دوم را بپذیرند و این عمل را از منظر اخلاقی ناموجه و

غیراخلاقی بدانند، اصل تعریف خود از تروریسم را که در آن قید «استفاده از خشونت عمدی علیه غیرنظامیان و یا مردم بی‌گناه» گنجانده شده است، نقض خواهند کرد، زیرا شاید نتوان این گروه را غیرنظامی و یا مردم بی‌گناه موردنظر اخلاق‌گرایان دانست.

اگر اخلاق‌گرایان فرض سوم را بپذیرند و ادعا کنند که در این زمینه اخلاق خنثا است و باید زمینه و نتیجه و شرایط رخداد را در نظر گرفت، این ادعا دو پیامد اساسی دارد: نخست اینکه در این زمینه اولاً و بالذات نمی‌توان نفیاً و اثباتاً هیچ‌نوع گزاره اخلاقی صادر کرد؛ و دوم پذیرش ضمنی نسبی‌گرایی اخلاقی است. نسبی‌گرایی می‌پذیرد که موضع اخلاقی او ممکن است هیچ اعتبار خاصی نداشته باشد. از این رو، نسبی‌گرایی را باید رویکردی «خودانکارگرا» دانست. مطلق‌گرایان در مقام ادعا بر این باور پای می‌فشارند که تروریسم مطلقاً ناموجه و غیراخلاقی است، ولی در این مورد خاص (حمله به نظامیان خارج از وظیفه) به نسبی‌گرایی نزدیک می‌شوند و این به معنای نفی ادعای نخست (مطلق‌گرایی) و گرفتار شدن در دام خودانکارگری است.

من در اینجا نمی‌خواهم در مورد نسبی‌گرایی و یا مطلق‌گرایی ارزش‌داوری کنم؛ پرداختن به این مسئله نیاز به پژوهشی جداگانه دارد. هدف من در اینجا تنها آشکار نمودن خودانکارگرایی و تناقض‌هایی است که در دیدگاه مطلق‌گرایان وجود دارد.

ممکن است اخلاق‌گرایان در رد پیامد دوم فرض سوم (نسبی‌گرایی) استدلال کنند که ترور نظامیان خارج از وظیفه چالش‌مصدیقی است، نه امری مربوط به مفهوم تروریسم که مطلقاً ناموجه است. ما به درستی می‌دانیم و باور داریم که تروریسم با همه اشکال خود غیراخلاقی و ناموجه است، ولی نمی‌دانیم که آیا این مورد می‌تواند مصداقی از تروریسم باشد یا نه.

هرچند در بسیاری موارد چالش نسبت اخلاق غالباً مربوط به حوزه مصادیق است، نه مفاهیم بنیادین اخلاقی؛ یعنی ممکن است همه انسان‌ها حسن عدالت و قبح ظلم را بپذیرند، ولی بر سر مصداق آن باهم اختلاف داشته باشند. با این‌همه، اما این استدلال اخلاق‌گرایان در صورت پذیرش و قابل دفاع

بودن، موضعی کم‌وبیش نزدیک به استدلال فیلسوفان پیامدگرا را در ذهن تداعی می‌کند؛ استدلالی که بارها از سوی مطلق‌گرایان رد و انکار شده است.^۵ از منظر یک فیلسوف پیامدگرا مادامی‌که عمل تروریستی پیامدی نیک و نفعی عمومی داشته باشد و به فروپاشی هژمونی سیاسی در ساخت قدرت بینجامد، آن عمل ذاتاً اخلاقی و عقلانی است و می‌توان به سود آن استدلال اخلاقی-فلسفی نمود.

با این‌همه، اما به نظر می‌رسد که نه می‌توان به‌سادگی از نظریهٔ جنگ عادلانه و مشروع دفاع کرد و نه توجیه تروریسم کاری آسان است. از این‌رو، منظور من در اینجا از مقایسهٔ «جنگ مشروع» و «تروریسم»، توجیه هیچ‌یک از آن‌ها نیست، بلکه می‌خواهم تناقضات، نادرستی و کاستی‌های رهیافت اخلاقی را نشان دهم. اگر تروریسم را شکلی از خشونت بدانیم، جنگ نیز شکلی از خشونت است که گاهی بیش از یک رویداد تروریستی به مردمان غیرنظامی زیان می‌رساند.

۳) در رژیم‌های استبدادی، برخی سازوکارها و قوانین و مقررات سرکوبگرانه مانند مراقبت شدید، تنبیه غیراخلاقی، سانسور مطبوعات و ... به شکل‌گیری گروه‌های مخالف سیاسی و ایدئولوژیک می‌انجامد. چنین گروه‌هایی در نهایت دست به اقدامات تروریستی خواهند زد. در چنین وضعیتی آیا می‌توان گفت تروریسم به لحاظ اخلاقی روا، به لحاظ سیاسی- حقوقی مشروع و به لحاظ فلسفی موجه است؟ ممکن است پاسخ مطلق‌گرایان منفی باشد. ولی به نظر می‌رسد که در این مورد نمی‌توان در مقام داوری اخلاقی، گروه مخالف دولت خودکامه را که تروریسم را به مثابهٔ نهایی‌ترین گزینهٔ ممکن برگزیده است، به‌سادگی توییح و علیه آن استدلال اخلاقی نمود.

۴) رهیافت اخلاقی با برجسته ساختن اجزای آشکارا غیراخلاقی تروریسم، خواسته یا ناخواسته به ارزش‌داوری‌ای تن می‌دهد که ضرورتاً غیراخلاقی است. مطلق‌گرایان غالباً تلاش می‌کنند معنایی را بر موضوع پژوهش تحمیل کنند که به‌سادگی بتوان تفسیری غیراخلاقی و ناموجه از تروریسم ارائه داد. از این‌رو، رهیافت اخلاقی در فرایند پژوهشی اخلاق‌محور دچار کنشی غیراخلاقی می‌شود.

۵) مشکل دیگر رهیافت اخلاقی مشارکت انسانی در موضوع پژوهش است. اخلاق‌گرایان غالباً با ارائه تعریف‌هایی که بیشتر بر اجزای غیراخلاقی تروریسم تأکید می‌کند، به‌گونه‌ای خواسته یا ناخواسته با مشارکت انسانی در موضوع پژوهش این پیام را به مخاطب انتقال می‌دهند که گویا میان پژوهشگران و قربانیان تروریسم نسبتی خونی و فرهنگی وجود دارد و آن‌ها خود را یک سرمنزاعه و بازماندگان قربانی می‌انگارند.

۶) استدلال اخلاقی علیه تروریسم غالباً بر این پیش‌فرض مبتنی است که تروریست‌ها دچار یک بی‌قیدی اخلاقی مفرط شده‌اند. واقعیت اما این است که وقتی به سراغ مانیفست تروریست‌ها می‌رویم با یک خودمقیدی اخلاقی فردی و گروهی مواجه می‌شویم. اخلاق‌رهایی یکی از کانونی‌ترین دغدغه‌های برخی از گروه‌های تروریستی است. از منظر تروریسم، اخلاقاً ترور و زندگی اجتماعی در امتداد یکدیگر هستند و ترور در حقیقت نشانه‌ای است برای بازسازی صورت جمعی زندگی. از این‌رو، نمی‌توان به‌سادگی تروریسم را به بی‌قیدی اخلاقی متهم کرد، بلکه باید از منظری فرااخلاقی با آن‌ها وارد گفتگو شد.

۷) هرچند نمی‌توان گفت که انگیزه رهیافت اخلاقی در مطالعات تروریسم مرثیه‌سرای و سوگنامه‌نگاری برای اخلاق به‌مثابه یک اصل بربادرفته انسانی است. استدلال‌های اخلاقی علیه تروریسم اما گاهی به مظلوم‌نمایی و سوگنامه‌نگاری برای قربانیان و یا آن‌گونه که استدلال می‌شود «مردم بی‌گناه» شباهت پیدا می‌کنند. از این‌رو، شاید بتوان آن‌ها را استدلال‌های تسلی‌بخش و تشفی‌خواه نامید که تنها کارویژه آن‌ها آرام نمودن روح جمعی و هم‌نوایی و هم‌صدایی با بازماندگان قربانیان نمادین است.

در پایان، جستار حاضر با پرهیز از مشارکت انسانی در موضوع تروریسم و با قطع نظر از هرگونه ارزش‌داوری، تروریسم را این‌گونه تعریف می‌کند:

تروریسم عبارت است از «اعمال قدرت آگاهانه با انگیزه‌ها و اهداف شخصی، ملی، ایدئولوژیک، سیاسی و یا مذهبی مشخص و از پیش تعیین شده علیه قربانی نمادین برای پدید آوردن شرایط بحرانی و تأثیرگذاری بر اراده مخاطبان اصلی به‌منظور دستیابی به هدف خاص (اطاعت مخاطبان از اراده

تروریست‌ها)».

استفاده از «قدرت» به جای خشونت در این تعریف، مبتنی بر ترجیحی عقلانی و ضرورتی اخلاقی است. هنگامی که ما خشونت را بکار می‌بریم، پیشاپیش در جایگاه داوری و ارزش‌گذاری اخلاقی نشسته‌ایم و گویا خود را یک سر منازعه می‌دانیم؛ زیرا واژه خشونت در سرشت خود دارای بارمعنایی منفی است و گونه‌ای از ناهنجاری و عمل غیراخلاقی را به ذهن منتقل می‌کند. واژه قدرت اما در مقام تحلیل، چنین معنایی را القا نمی‌کند، و یا دست‌کم داوری را به مخاطب واگذار می‌کند. وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت برای بهبود زندگی اجتماعی در حقیقت نوعی اعمال قدرت است؛ همچنین قوانین و مقررات خانوادگی مانند رعایت وقت، نظافت و ... نوعی اعمال قدرت از سوی سرپرست خانواده است، ولی درعین‌حال پذیرفته شده است و در نگاه نخست بار معنایی منفی را در ذهن تداعی نمی‌کند. اعمال قدرت در نهایی‌ترین تحلیل و محتاطانه‌ترین تفسیر، ممکن است متساوی‌الطرفین باشد؛ یعنی هم احتمال موجه، مشروع و اخلاقی بودن آن می‌رود و هم احتمال ناموجه، نامشروع و غیراخلاقی بودن آن. از این رو، مقام نتیجه‌گیری، صدور حکم و ارزش‌داوری، مقامی پسینی است که پس از استدلال‌های موجه و منطقی باید به آن رسید، نه صرفاً در نخستین مواجهه با تعریف تروریسم.

کاربست اصطلاح «قربانی نمادین» نیز هم‌زمان دو نکته را به ما گوشزد می‌کند: نخست اینکه اساساً ترور را باید به مثابه رفتاری نمادین فهم کرد، نه عملی که در ذات خود هدف است؛ زیرا هدف کانونی تروریسم را باید در جایی فراسوی اعمال تروریستی جستجو کرد. بنابراین، قربانیان ترور نیز اهداف ثانویه و آشکارا نمادین هستند. دوم اینکه با به‌کارگیری اصطلاح قربانی نمادین بجای مردم بی‌گناه و دیگر واژه‌هایی که پیشاپیش بار معنایی ارزشی را بر موضوع پژوهش تحمیل می‌کنند، از خطر گرفتار شدن در دام پیش‌داوری، ارزش‌داوری اخلاقی و همچنین مشارکت انسانی در موضوع پژوهش در امان خواهیم ماند.

نکته پایانی اینکه تعریف یادشده از جهت گستره شمول نیز مقید نبوده و

همه اشکال تروریسم اعم از فردی، گروهی، سیاسی، دینی، ایدئولوژیک و ... را دربر می‌گیرد. افزون براین، از جهت فاعل ترور نیز محدود نبوده و با تأکید بر جنبه عمل تروریستی، و نه عاملیت، دولت‌ها را نیز در زیر چتر خود جای می‌دهد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تروریسم نباید صرفاً در چارچوب قواعد اخلاقی تحلیل شود؛ زیرا شبیه همان ادعاهایی که به نقد اخلاقی تروریسم پای می‌فشارند، در سویی دیگر ممکن است به توجیه اخلاقی تروریسم دست بزنند. به نظر می‌رسد که رهیافت اخلاقی در تحلیل و تفسیر تروریسم به بازخوانی و تفسیر مجدد نیاز دارد؛ تفسیری که نه به تبرئه مطلق تروریسم بینجامد، نه سرزنش و تحقیر قربانی را در پی داشته باشد و نه هم یکسره از قربانیان نمادین «تندیس تقدس» بسازد. البته این بدان معنا نیست که ما باید با تروریسم همدلی داشته باشیم، بلکه به معنای ترمیم و بازسازی درک هستی‌شناختی تروریسم و فهم آن به همان‌گونه است که هست.

رهیافت اخلاقی اگر از یکسو با مطلق‌گرایی همراه شود و از سوی دیگر به نگاه ذات‌گرایانه به انسان ارج نهد هرگز نخواهد توانست به چالش تروریسم پاسخی موجه و ضرورتاً اخلاقی بدهد. به نظر می‌رسد که یا باید اصل کرامت ذاتی انسان را به‌گونه‌ای دیگر تفسیر نمود، و یا دست‌کم تروریسم را فراسوی نیک و بد موردسنجش قرار داد.

در رهیافت اخلاقی از مردم بی‌گناه سخن گفته می‌شود و به شکلی آگاهانه بار معنایی ارزشی نیز به ذهن مخاطبان منتقل می‌شود و با به‌کارگیری واژه «مردم بی‌گناه» حس ترحم بازماندگان و افکار عمومی نیز برانگیخته می‌شود. از منظر اخلاقی، اما اگر از قربانی سخن می‌گوییم باید به این نکته توجه کنیم که ممکن است در هردو سر یک رویداد تروریستی قربانی ایستاده باشد؛ یکی قربانیان نمادین و دیگری تروریست‌ها که گاهی قربانی سیاست‌های شبکه‌های کلان و یا دولت‌ها شده‌اند. از این‌رو، اخلاق حکم می‌کند که باید انگشتی نیز به‌سوی جنایتکار حقیقی که از پشت پرده، صحنه نمایش تروریستی را تماشا می‌کند و با تبلیغات عظیم رسانه‌ای به‌سادگی جای قربانی و جنایتکار را عوض

می‌کند، اشاره کند. اگر ما برخی از اشکال تروریسم را با نگاه فلسفی مورد واکاوی قرار دهیم درمی‌یابیم که مرجع نهایی خشونت و منبع اصلی هراس و وحشت مردم و تروریست، هردو، یک چیز بیش نیست: «ترور از بالا» یا «ترور دولتی». بی‌تردید، تروریسم دولتی صحنه جنایت را به‌گونه‌ای بازنمایی می‌کند که در آن ردپای جنایتکار واقعی گم‌گشته و بجای آن آلت دست و ابزار ترور دولتی مورد پیگرد و انزجار افکار عمومی قرار می‌گیرد. در نتیجه، دولت‌ها به مقدس‌ترین فاتحان اخلاقی و انسانی هر رویداد تروریستی مبدل می‌شوند.



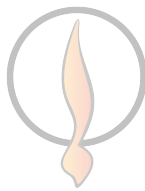
پی‌نوشت‌ها

۱. Weatherman: یک گروه چپ رادیکال که در اعتراض به جنگ آمریکا علیه ویتنام، دست به ترور بردند و اقدام به سرنگونی نظام سیاسی آمریکا نمودند. نام این گروه (هواشناسان) بر اساس یکی از آثار ترانه‌سرای معروف، باب دیلن، برگزیده شده بود. اعضای گروه هواشناسان اغلب از طبقه تحصیل‌کرده جامعه آمریکا بودند.
۲. چالش معرفت‌شناختی، اپتولوژیک و هستی‌شناختی در مطالعات تروریسم را نخستین بار «جیمز دردریان» در مقاله *گفتمان تروریستی: نشانه‌ها، دولت‌ها و نظام‌های خشونت سیاسی جهانی*، ترجمه وحید بزرگی، مطرح نمود و من نیز در اصل عنوان از او پیروی کرده‌ام. ولی درون‌مایه هر سه عنوان را به‌گونه‌ای پرورانده‌ام که معاصر است و از این جهت با آنچه در بیان مطرح کرده بود، متفاوت شده است.
۳. برای آگاهی از برخی دیدگاه‌های حقوقی «جرم‌انگار» در باب تروریسم ر.ک:
Rosalyn Higgins and Maurice Flory (1997), "Terrorism and international Law".
4. Terrorism and Counterterrorism: A Moral Assessment.
۵. نمونه‌ای از رد استدلال‌های پیامدگرایان را می‌توانید در مقاله پرموراتز با عنوان «اخلاق تروریسم» که در دفتر کنونی همین فصلنامه چاپ شده است، ببینید.



منابع

- ایگلتون، تری و دیگران (۱۳۸۹)، *ترور و تفکر، گردآوری و ترجمه امیرهوشنگ افتخاری راد و نادر فتوره‌چی*، تهران: نشر چشمه.
- بودریار، ژان (۱۳۹۴)، *روح تروریسم*، ترجمه کامران برادران، تهران: نشر چترنگ.
- دردریان، جیمز و دیگران (۱۳۸۲)، *تروریسم: تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان، حقوق، گردآوری و ترجمه علیرضا طیب*، تهران: نشر نی.
- رایش، والتر (۱۳۸۱)، *ریشه‌های تروریسم*، ترجمه سیدحسین محمدی نجم، تهران: دوره عالی جنگ.
- زین، هاوارد، *تروریسم و جنگ: مجموعه مصاحبه‌های آنتونی آرناو با هاوارد زین*، ترجمه سعید ساری‌اصلانی، آدرس اینترنتی: www.parsbook.org.
- لوفور، هنری (۱۳۸۸)، *تروریسم و زندگی روزمره*، ترجمه امیرهوشنگ افتخاری راد، تهران: انتشارات فرهنگ صبا.
- هنل، ریچارد (۱۳۸۳)، *تروریسم شکل جدید جنگ*، ترجمه احمد واحدیان غفاری، مشهد: انتشارات سخن‌گستر.
- Held, Virginia (2010) : "How Terrorism is Wrong?", *Public Affairs Quarterly*, Volume 24, Number 3.
- Primoratz, Igor (1997) : "The Morality of Terrorism", *Journal of Applied Philosophy*, Vol. 14, No. 3.
- Primoratz, Igor (2006) : "A Philosopher Looks at Contemporary Terrorism".
- Wellman, Carl (2013) : "*Terrorism and Counterterrorism: a Moral Assessment*", <http://www.springer.com/series/10164>.



بنیاد اندیشه

ناسنی ۱۳۹۴